

LWL

(Learning With Laugh)

ویژه آزمون کارشناسی ارشد وزارت بهداشت و وزارت علوم

مؤلف:

عماد حیدر نیا

همکاران: سارا خاکشورنیا - آذین ملکزاده - محسن محمودی

فاطمه علمداری - علی جعفرپور - غزل بیضاوی نژاد

طلیحه سخن مؤلف:

منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. کتابی که پیش رو دارید حاصل تلاش جمعی مشتاق به ترویج راه‌های نوین آموزش، در گوشه‌ای از این کره خاکی است.

امروزه زبان انگلیسی به‌عنوان یک فاکتور تعیین‌کننده در قبولی آزمون‌های مختلف از جمله آزمون ارشد به حساب می‌آید. لذا انتخاب کتابی مناسب جهت یادگیری نکات این درس می‌تواند نقشی اساسی در راه رسیدن به نتیجه مطلوب ایفا نماید. کتاب پیش رو را می‌توان به‌عنوان منبعی مناسب جهت آزمون‌های کارشناسی ارشد معرفی نمود، که در آن سعی شده است با استفاده از روش‌های نوین آموزش، در روند یادگیری تسهیل ایجاد نمود. این کتاب در سه فصل ارائه می‌گردد:

فصل اول شامل ده درس است که هر درس با دستور زبان، پیشوند و پسوند و حروف ربط آغاز می‌گردد و در ادامه تعدادی لغت با روش تصویرسازی جهت سهولت در یادگیری آموزش داده می‌شود. در بررسی هر لغت سعی بر آن شده است که ساختارهای مختلف آن بررسی گردد و با استفاده از جملات مختلف کاربردهای آن ارائه شود.

فصل دوم کتاب مربوط به مهارت‌ها و تکنیک‌هایی جهت حل تست‌های متن است. در فصل سوم نیز تمرین‌هایی برای مهارت‌های گفته شده در فصل دوم آورده شده است که به یادگیری بهتر این مهارت‌ها کمک می‌نماید. لازم به ذکر است که همراه با کتاب مذکور، کتابی تحت عنوان کتاب کار ارائه می‌گردد که در آن تمرین‌های مختلفی جهت یادگیری مطلوب‌تر نکات گفته شده در کتاب درسی فراهم شده است.

در این‌جا ذکر این نکته را ضروری می‌دانم که هیچ اثری عاری از ایراد و اشکال نیست. لذا امید است که نظرات و پیشنهادات خوانندگان محترم، زمینه‌ای را فراهم سازد که در چاپ‌های آتی مجموعه ای غنی‌تر تقدیم گردد.

در پایان از زحمات تمامی دوستانی که مرا در تألیف این مجموعه یاری نمودند کمال قدردانی و سپاسگزاری را دارم. همچنین از زحمات بی‌دریغ دوستان طراح خانم‌ها آذین ملک‌زاده و انیسه بیات‌پور و آقای محمد مهدی بیات‌پور بابت طراحی کاریکاتورهای کتاب کمال تشکر و قدردانی را دارم.

عماد حیدرنیا

emadheydarnia@gmail.com

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

بخش اول: درسنامه

فصل اول (لغات)

| | |
|-----|-----------|
| ۶ | درس اول |
| ۲۶ | درس دوم |
| ۳۸ | درس سوم |
| ۵۲ | درس چهارم |
| ۶۹ | درس پنجم |
| ۸۵ | درس ششم |
| ۱۰۴ | درس هفتم |
| ۱۲۰ | درس هشتم |
| ۱۳۸ | درس نهم |
| ۱۴۸ | درس دهم |

فصل دوم (درک مطلب)

| | |
|-----|---|
| ۱۶۰ | درس اول: Main idea |
| ۱۶۵ | درس دوم: statement and restatement question |
| ۱۶۹ | درس سوم: مهارت (Infer/Imply) |

فصل سوم (نمونه سوالات)

| | |
|-----|----------|
| ۱۷۱ | سوالات |
| ۱۹۲ | پاسخنامه |

بخش دوم: Work Book

| | |
|-----|--------------------------------|
| ۱۹۹ | درس اول |
| ۲۰۴ | درس دوم |
| ۲۰۷ | درس سوم |
| ۲۱۱ | درس چهارم |
| ۲۱۶ | درس پنجم |
| ۲۲۰ | درس ششم |
| ۲۲۵ | درس هفتم |
| ۲۲۹ | درس هشتم |
| ۲۳۴ | پاسخنامه (درس اول تا درس هشتم) |
| ۲۳۷ | درس نهم |
| ۲۹۱ | پاسخنامه |
| ۲۹۷ | درس دهم |
| ۵۴۴ | پاسخنامه |



بخش اول
درسنامه



لغات (Vocabulary)

در ابتدا و انتهای هر درس با کلامی ساده صحبتی خواهیم داشت...
گاهی به اشتراک گذاری تجربه ای... گاهی درد دلی...
و گاهی هم قطعه شعری باشد که از این فضای خشک کنکور اندکی فاصله بگیریم...
در اولین گام می‌خواهم شما را با دشمنی خطرناک آشنا کنم...
دشمن مشترک تمامی انسانها...
دشمنی که بصورت کاملاً *insidious* ضربه‌های سهمگینش را وارد میکند
حضرت مولانا به بهترین شکل، ایشان را معرفی مینماید:
یگانه دشمن جهان، هم آشکار و هم نهان
زمان، زمان، زمان، زمان، زمان، زمان، زمان، زمان
لحظه ای از این جانور موذی غافل نشوید، که اگر غافل شوید آنچنان ضربه ای به شما
وارد میکند که کمترین صدایش میتواند قبول نشدن کنکور باشد...
کمترین صدایش....

Lesson One:

۱-۱- دستور زبان:

اولین و مهمترین بخشی که در درک مطلب زبان بایستی به آن توجه شود، آشنایی با زمانهاست. در این درس مروری کلی بر زمانهای انگلیسی خواهیم داشت. به طور کلی زمان در انگلیسی به ۳ بخش حال، گذشته و آینده بررسی می شود، که هر یک شامل چهار گروه ساده، استمراری، کامل ساده و کامل استمراری می باشد. در این درس ساختار کلی زمانها بررسی میگردد و در دروس آینده به کاربردهای این زمانها بیشتر پرداخته میشود. لازم به ذکر است باتوجه به سادگی مبحث زمانها، هدف از این قسمت تنها مروری اجمالی است و به جزییات پرداخته نمیشود، لذا چنانچه دانشجویان نیاز به مطالعه بیشتر داشته باشند میتوانند به دیگر کتاب های زبان مراجعه کنند.

| زمان | ساختار معلوم | ساختار |
|-------------------|--|----------------------------------|
| حال ساده | go میرود | فعل ساده (مصدر بدون to) + فاعل |
| حال استمراری | is going دارد می رود | فعل am/is/are + ing + فاعل |
| حال کامل | has gone رفته است | شکل سوم فعل + has/have + فاعل |
| حال کامل استمراری | Has been going در حال رفتن بوده است | فعل has/have + been + ing + فاعل |

| زمان | ساختار معلوم | ساختار |
|---------------------|-----------------------------------|------------------------|
| گذشته ساده | went رفت | فعل گذشته+فاعل |
| گذشته استمراری | was going داشت میرفت | فعل was/were+ ing+فاعل |
| گذشته کامل | had gone رفته بود | شکل سوم فعل +had+فاعل |
| گذشته کامل استمراری | had been going در حال رفتن بود | فعل had+been+ ing+فاعل |

| زمان | ساختار معلوم | ساختار |
|----------------|--|--|
| آینده ساده | will go باید برود | فعل ساده + will / should / must / can / may + فاعل |
| آینده نزدیک | is going to go میخواهد برود | فعل ساده + am/is/are + going to + فاعل |
| آینده استمراری | will be going در حال رفتن خواهد بود | فعل will + be + ing + فاعل |
| آینده کامل | will have gone رفته است(در آینده) | شکل سوم فعل + will + have + فاعل |

در درس آینده با مثالها و کاربرد زمانهای ذکر شده بیشتر آشنا خواهیم شد.

۱-۲- پیشوند، پسوند، ریشه

یادگیری پیشوند، پسوند و ریشه ها در بخاطر سپردن و حدس معنای لغات بسیار با اهمیت است. لذا توصیه میشود به این بخش کتاب نگاه ویژه داشته باشید.

Prefix:

- Bi = two = دو**
 - ☞ bilingual: دوزبانه
 - ☞ biannual: سالی دوبار، دو سال یکبار
 - ☞ bigamy: دو همسری
 - ☞ bicultural: دوفرهنگی
- Di = two = دو**
 - ☞ dioxide: دی اکسید
 - ☞ dipolar: دوقطبی
- Re = again = باز**
 - ☞ recycle: بازیافت
 - ☞ revive: احیا شدن، باز جان بخشیدن
 - ☞ reconstruct: بازسازی
- Co/Col/Com/Con/Cor = together = باهم**
 - ☞ collaborate: همکاری کردن
 - ☞ coeducation: آموزش مختلط (دختر و پسر باهم)
 - ☞ combine: ترکیب کردن، آمیختن دو چیز باهم
 - ☞ colleague: همکار

Suffix:

- اسم = ant + فعل**
 - ☞ accountant: حسابدار
 - ☞ consultant: مشاور
 - ☞ assistant: دستیار
- اسم = ant + فعل**
 - ☞ pleasant: خوشایند
 - ☞ combatant: رزمی
 - ☞ compliant: مطیع
- صفت = able/ible + فعل**
 - ☞ acceptable: قابل قبول
 - ☞ considerable: قابل توجه، مهم
 - ☞ visible: مرئی، قابل دیدن

Root:

1. **cracy/archy = government = حکومت**

☞ democracy: حکومت مردم

☞ matriarch: مادرسالاری

☞ monarchy: پادشاهی (حکومت یک فرد)

☞ patriarch: پدرسالاری

2. **pathy = feeling = احساسات**

☞ apathy: بی احساسی

☞ sympathy: همدردی

☞ telepathy: تله پاتی

3. **sym/syn = together = هم، باهم**

☞ sympathy: همدردی

☞ synonym: هم معنی

۱-۳- حروف ربط

حروف ربط جزو مهمترین مباحث این کتاب است، که یادگیری آن میتواند جهت حل تست های لغت و درک مطلب بسیار مفید واقع شود. در این درس نگاهی کلی به حروف ربط خواهیم انداخت ؛ و از درس دوم هر یک از حروف ربط را بطور اجمالی بررسی خواهیم کرد.

در واقع حروف ربط را میتوان به ۴ دسته تقسیم کرد که در جدول زیر این دسته بندی را میبینید . لازم به یادآوری است که تمامی این حروف ربط در دروس بعدی بطور اجمالی بررسی خواهند شد ، و مطالب درس اول تنها جهت نگرشی کلی به این حروف است.

| | | |
|---------------------------------------|---|--|
| 1. restatement بیان مجدد، باز گویی | namely (یعنی، به نام) in other word (بعبارت دیگر) in fact (درحقیقت، برآستی) that is (یعنی) | - I learned an important lesson when I lost my job, namely that nothing is a hundred percent guaranteed. |
| 2. comparison مقایسه (تشابه) | likewise (بههمین نحو، بطور مشابه) similarly (بههمین نحو، بطور مشابه) as.....as/ for example/ as shown/ as illustrated by/ just as | - Just water these plants twice a week, and likewise the ones in the bedroom. |
| 3. contrast مقایسه (تفاوت) | though (اگرچه، باوجود اینکه) although (اگرچه، باوجود اینکه) however (اگرچه) despite/ in spite of/ but/ yet/ on the other hand/ on the contrary | - I have the greatest respect for his ideas, although I don't agree with them. |
| 4. cause and effect علت و معلول | thus (بنابراین) therefore (بنابراین) consequently (نتیجتاً) due to (بعلت) as a result/ leads to/ because | - their car was bigger and therefore more comfortable |

Medical terminology – ۱-۴

| پیشوندهای مربوط به تعداد | | | |
|--------------------------|--------------|----------------|------------------------------------|
| پیشوند | معنی | مثال | معنی مثال |
| prim- | نخست، اول | primitive | اولیه، ابتدایی، انسان اولیه |
| mon/mono- | یک، تک | monocular | یک چشمی، ویژه یک چشم |
| uni- | یک، تک | unicellular | تک سلولی |
| hemi- | نیم، نصفه | hemisphere | نیمکره |
| semi- | نیم، نصفه | semisolid | نیمه جامد |
| bi- | دو | bicuspid | دو لتی (دریچه قلب)، دوپایه (دندان) |
| di- | دو | dimorphous | دو ریخت |
| dipl/diplo- | دو تایی، جفت | diploid | تضاعف کروموزومی، دیپلوئید |
| tri- | سه | triplet | سه گانه، سه تایی |
| quadr/quadri- | چهار | quadrant | یک چهارم |
| tetra- | چهار | tetrahedron | چهار وجهی |
| multi- | خیلی، چندین | multiple | متعدد، مضاعف |
| poly- | خیلی، چندین | polysaccharide | پلی ساکارید |

| پیشوندهای مربوط به رنگ | | | |
|------------------------|--------------|-------------|------------------------------------|
| پیشوند | معنی | مثال | معنی مثال |
| cyan/cyano- | آبی | cyanosis | سیانوز (کبودی ناشی از کاهش اکسیژن) |
| erythr/erythro | قرمز | erythrocyte | گلبول قرمز |
| leuk/leuko- | سفید، بی رنگ | leukoplakia | لکه های سفید روی مخاط |
| | | leukocyte | گلبول سفید |
| melan- | سیاه، تیره | melanin | ملانین، رنگدانه سیاه مو یا پوست |
| xanth/xantho | زرد | xanthoderma | زرد پوستی |

| پیشوندهای مربوط به اندازه | | | |
|---------------------------|---------------------------|------------------|----------------------------------|
| پیشوند | معنی | مثال | معنی مثال |
| hyper- | بیش از حد | hyperventilation | تنفس عمیق و طولانی، افزایش تهویه |
| hypo- | کمتر از حد | hypoxia | کمبود اکسیژن در بافت های بدن |
| oligo- | اندک، کم | oligomer | الیگومر |
| pan- | همه | panacea | نوشدارو، داروی همه درد |
| | | pandemic | ناخوشی همه جا گیر |
| super- | بالاتر، زیاد از حد، مازاد | supernumerary | بیش از اندازه عادی |

۱-۵- لغات

1. **Glutton (n):** [ˈglʌt.ən] آدم پرخور، شکم پرست

Memory aids:

این لغت از دو بخش glu + ton تشکیل شده؛ آدم پرخور هم شخصی است که غذا را تن تن وارد گلویش میکند. Glu از لغت gula گرفته شده که در لاتین بمعنای "گلو" میباشد.

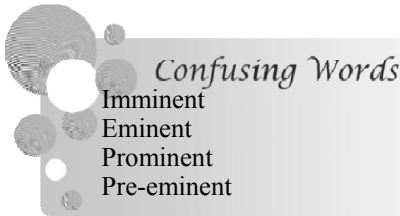
Syn.: greedy



Word building: gluttonous (adj.), gluttony (n), gluttonously (adv.)

Be a glutton for *sth* (علاقه زیاد به کاری یا چیزی داشتن، خوره چیزی بودن)

Example: Sophie is a glutton for books.



2. **Imminent (adj.):** [ˈɪm.ɪ.nənt] نزدیک، قریب الوقوع

Memory aids:

لغت فوق از لحاظ آوایی شبیه به "in-minute" است که از این هم آوایی میتونیم جهت بخاطر سپردن لغت استفاده کنیم کاری که در دقایقی دیگر (in-minute) و بزودی رخ میده، قریب الوقوعه ...

Syn.: impending, impendent

Word building: imminence (n)

Example: He warned that an enemy attack was imminent.

An attack seems imminent.

3. **Eminent (adj.):** [ˈem.ɪ.nənt] برجسته، معروف

Memory aids:

جهت بخاطر سپردن لغت فوق بیاد Eminem بیوفتید، که در سبک رپ خواننده معروف و برجسته ای است.

Word building: eminently (adv.), eminence (n)

Example: The house was designed by the eminent architect, Robert Adam.

-Few could have predicted that she would reach eminence as a surgeon.

4. **Prominent (adj.):** [ˈprɒm.ɪ.nənt] مهم، برجسته، معروف

Memory aids: pro (professional) + eminent = pro eminent = prominent

Syn.: renowned, famous, reputed, celebrated, noticeable

Word building: prominence (n), prominently (adv.)

Example: In October of that year a group of prominent citizens of the town formed themselves into a committee to deal with the issue.

- A number of prominent politicians made public statements supporting the change.
- A young actor who has recently risen to prominence.
- He played a prominent part in the campaign.
- The government should be playing a more prominent role in promoting human rights.
- His photo stood in a prominent place on her desk.

5. Pre-eminent (adj.): مهم تر، برتر

Syn.: outstanding

Word building: pre-eminence (n), pre-eminently (adv.)

Example: Charles Dickens was pre-eminent among English writers of his day.

نکته



لغت panderer در لاتین بمعنای معلق بودن است. نام خرس های پاندا هم از همین ریشه گرفته شده است که دلیلش را در عکس روبرو میبینید. حال با یادگیری این ریشه لاتین میتوان لغات برگرفته شده از آن را بخاطر سپرد. لغاتی مانند suspend و impend ... به همین سادگی...

6. Suspend (v): [sə'spend]

تعليق کردن، معلق کردن، اویزان کردن / به تعویق انداختن

Memory aids:

علاوه بر ریشه لغت که به panderer بر میگردد ، جهت بخاطر سپردن این لغت میتوان به شکل اسم این لغت نیز توجه نمود یعنی suspension (همان سوسپانسیون خودمونه) ☺

Word building: suspension (n), suspender (n), suspense (n) (معلق ، درحال تعليق)

Example: The girls had been suspended from school for five days.

-The jury was asked to suspend judgment.

-I don't get the results till next week, and the suspense is killing me.

-The suspension was passed through a filter to separate out the solid particles.

7. Impend (v): [ɪm'pen.d]

در شرف وقوع بودن، محتمل الوقوع بودن

Memory aids:

این لغت نیز از همان ریشه panderer گرفته شده ؛ مسلماً اتفاقی که در وضعیت معلق قرار دارد در شرف وقوع است و بزودی رخ میدهد.

Syn.: imminent

Word building: impending (adj.) (قریب الوقوع)

Example: Pele announced his impending retirement from international football before the 1992 European Championships.

-warning of impending danger/ disaster.



Confusing Words

Suspend
Impend
Depend

کاربردهای مختلف depend

8. It/that depends, It all depends,

It depends who/what/how/whether etc.:

این اصطلاح در مواقعی بکار می‌رود که شما پاسخ واضح و قطعی برای یک درخواست یا سوال ندارید، زیرا پاسخ شما بستگی به شرایط دیگری دارد. بیشتر بمعنی "بستگی دارد به" و یا "معلوم نیست" بکار می‌رود.

Example: 'Is he coming?' 'That depends. He may not have the time.'

- "Are you going to Emma's party?" "I don't know, it (all) depends - we might be going away that weekend."

- I might go to the cinema tomorrow - it depends what time I get home from work.

- 'your job sounds fun.' 'It depends what you mean by fun.'

- We still don't know whether we'll have to move to a new house or not - it all depends.

9. Depend on: بستگی دارد به

Example: Whether or not we go to Spain for our holiday depends on the cost.

- The length of time spent in hospital depends on the method used, but it can be as little as one day.

Word building: dependence (n) (وابستگی) ≠ independence, dependency (n) (وابستگی),

dependability (n) (قابلیت اعتماد), dependably (adv.), dependable (adj.) (مورد اعتماد),

dependent & dependant (adj.) (وابسته، نان خور) ≠ independent

Example: He thought of himself as a responsible and dependable person.

- The employers pay the whole cost of the benefits for employees and their dependants.

- Dependence on alcohol can have a serious effect on your relationships and career.

- The clinic treats people affected by drug dependence.

- Other topics on which findings are ambiguous are the effects on leisure activity, crime, and degree of dependence on parents.

- Their mutual dependence was destroying Luke as much as her.

- He must already have begun to be aware that his dependency on alcohol was weakening his creative drive.

- She suggested that dependency on cigarettes should be seen as another form of drug addiction.

- The system incorporates many assumptions about family relationships and dependency.

- It is not only the United States that has become dependent on imports of oil.

- Since the value of the resulting output is highly dependent on these components, they should be given early and careful consideration.
- In the absence of agricultural support, the women and children become dependent on government.
- I need someone dependable to look after the children while I'm at work.
- The company needs to reduce its dependence on just one particular product.

Synonyms 1:

تمامی لغات زیر بمعنای "اعتماد داشتن یا اتکا کردن به کسی یا چیزی" و "وابسته بودن به کسی یا چیزی" است

10. Trust: [trʌst] اعتماد داشتن یا اتکا کردن به کسی یا چیزی

Memory aids:

وقتی راست (trust) بگی، همه بهت اعتماد میکنند

Word building: trusting (adj.) (اعتماد), trustworthy (adj.) (قابل اعتماد) ≠ untrustworthy, distrustful (adj.) (بدگمان), mistrustful (adj.) (بدگمان), distrust (n, v) (بی اعتمادی، بدگمانی), mistrust (n, v) (بی اعتمادی، بدگمانی), trustworthiness (n)

Example: You can trust me not to tell anyone.

-Don't trust what you read in the newspapers!

11. Depend on/upon sb/sth: اعتماد داشتن یا اتکا کردن به کسی یا چیزی، وابسته بودن به کسی یا چیزی

Example: He was the sort of person you could depend on.

-Can you depend on her version of what happened?

-The two industries depend on each other.

-The island economy depend on tourism.

12. Rely on/upon sb/sth: اعتماد داشتن یا اتکا کردن به کسی یا چیزی، وابسته بودن به کسی یا چیزی

Memory aids:

لغت rely شبیه به رله است. خوب وقتی هم با یہ نفر رله بشی بهش اعتماد میکنی ...

Word building: reliability (n) (قابلیت اعتماد), reliance (n) (اعتماد), reliable (adj.) (قابل اطمینان) ≠ unreliable, reliant (adj.) (متکی), self-reliant (adj.) (متکی به نفس), reliably (adv.)

Example: -She'd never wanted to rely on a man for money.

-Can I rely on you to keep this secret?

-In rural areas, many people rely on public transport.

13. Count on sb/sth: حساب باز کردن روی کسی یا چیزی

Example: I'm counting on you to help me.

- We can't count on the good weather lasting.

- Their government was counting on American support.

14. Believe in sb: باورداشتن کسی، ایمان آوردن به کسی

Example: They need a leader they can believe in.

15. Lean on sb: اتکا کردن به کسی، تکیه کردن به کسی

Word building: dependence

Example: We all need a good friend that we can lean on.

16. **Press (v, n): [pres]** فشار دادن، فشار آوردن، مطبوعات

Syn.: squeeze, compress

Word building: pressed (adj.), pressurized (adj.), pressured (adj.), pressure (n, v), فشار،

(مجبور کردن و فشار آوردن به شخصی برای انجام کاری) (pressurize (v), فشردن)

Example: The incident has been widely reported in the press.

- She tried to cure the pain in my knee by putting manual pressure on the joint.
- Her confession could not be admitted as evidence because it was given under pressure from the police.
- It's not a good idea to pressurize children into playing a musical instrument.

17. **Depress (v): [di'pres]** افسرده کردن

Word building: depressant (n, adj.) (داروی کندساز), depressive (n, adj.) (افسرده کننده)،

depression (n) (افسردگی), depressingly (adv.)

Example: Shaun decided to leave. The way the others were behaving was beginning to depress him.

- Antidepressants with sedative effects are usually recommended when insomnia is associated with a depressive disorder.
- Many young people are struggling with a depressive illness that requires medical treatment.

18. **Impress (n, v): [im'pres]** تحت تاثیر قرار دادن، اثر

Memory aids:

I'm Press TV and I'm here to impress you

Syn.: affect

Word building: impression (n) (اثر، عقیده), impressiveness (n)

(تاثیر), impressionable (adj.) (تاثیرپذیر), impressive (adj.)

(تاثیرگذار) ≠ unimpressive, unimpressed (adj.), impressively (adv.)

Example: The boy has impressed his doctors with his courage and determination.

- We interviewed a number of candidates, but none of them impressed us.
- In an interview don't say anything negative about your current employer - it gives a bad impression.
- What's your impression of Frank as a boss?
- Unfortunately, the show's message to millions of impressionable teens is that it's OK to take drugs.
- That was an impressive performance from such a young tennis player.
- The team are 12 points ahead after an impressive victory last night.



PRESTV

19. **Be under the impression (that):**

To believe something to be true that is not.

Example: Because alcohol is a central nervous system depressant, many people are under the impression that (براین باورند که) it improves sleep.

She seemed to be under the impression more guests were coming, but nobody else ever came.

20. Repress (v): [ri'pres] سرکوب کردن

Memory aids: re + press

Syn.: suppress

Word building: repression (n), repressive (adj.) (سرکوب کننده), repressed (adj.) (سرکوب شده)

Example: For years the inhabitants of these islands have been repressed by the colonizers.

- During Stalin's repressions, countless people were sent to labor camps and starved to death.
- Repressive measures.

21. Suppress (v): [sə'pres] سرکوب کردن ، متوقف کردن

Memory ai

ds: sub + press

لغت فوق از دو بخش Sub بمعنی زیر و press تشکیل شده که با دقت در عکس روبرو میتوان لغت را بخاطر سپرد (برای سرکوب کردن دشمنتون میتونین بذارینش زیر پاهاتون و press اش کنین ☺)
یا اینکه دیدی وقتی مریضی مامانا واسه سرکوب اون بیماری بهت چی میدن؟
از این سوپای له ، که ما بهش میگیم سوپ (sup) پرس شده (press) ...

Syn.: repress

Word building: suppressant = suppressor (n) (ماده یاداروی سرکوب کننده یا مهارکننده), suppression (n), suppressible (adj.) (متوقف کردنی)

Example: For 70 years the Communist government had suppressed all dissent.

- It's not good to suppress your feelings.
- It was designed for use as an appetite suppressant, to be taken along with a certain pill.
- The virus suppresses the body's immune system.
- The medication effectively suppressed the pain.
- Transplant patients take drugs which suppress the immune system.

22. Oppress (v): [ə'pres] ظلم و ستم کردن ، ناراحت کردن

Memory aids: opp (opposition or opponent) + press

ظلم و ستم یعنی پرس کردن مخالفان ؛ یعنی opponents or oppositions press

Word building: oppression (n) (ظلم و ستم), oppressor (n) (ظالم), oppressive (adj.) (ستمگر), oppressed (adj.) (مظلوم), oppressively (adv.) (ستم‌دیده ، مظلوم)

Example: Since colonial times, black people in South Africa have been oppressed by the white minority.

- The silence in the meeting was becoming oppressive.
- Despite the oppressive heat, more than 1,000 people came to the celebration.

23. Compress (v): [kəm'pres] خلاصه کردن، متراکم کردن

Memory aids: com (together) + press

جهت بخاطر سپردن این لغت هم از ریشه فوق میتوان استفاده کرد

و هم از لغت کمپرسی (توی کمپرسی هم که همه چیز رو روی هم انباشته و متراکم میکنن)



Word building: compression (n), compressible (adj.) (تراکم پذیر، خلاصه شدنی)

Example: This program compresses computer files so they can be easily sent by email.

- I managed to compress ten pages of notes into four paragraphs.



Confusing Words

| | |
|----------|----------|
| Press | Opress |
| Impress | Suppress |
| Depress | Repress |
| Compress | |

24. **President (n):** ['prez.ɪ.d(ə)nt] رئیس جمهور، رئیس

Memory aids: Palace + resident (ساکن کاخ)



Confusing Words

Press
Present
Represent
President

25. **Supreme (adj.):** [su:'pri:m] عالی، اعلیٰ، فرماندهی عالی

Memory aids: Superman

The Supreme Being = god

Example: She smiled with supreme confidence.



26. **Supremacy (n):** [su:'prem.ə.si] حاکمیت، برتری

Example: The Company has begun to challenge the supremacy of the current leading manufacturers in the textiles industry.

- A struggle for supremacy



Confusing Words

Suppress
Supremacy
Supreme

27. Squeeze (v): [skwi:z] فشردن، چپاندن، بزور جا دادن، میوه گرفتن، چلانیدن، فشردن،

Memory aids:

به کاریکاتور نگاه کن ... گرفتی چی شد ؟ ... این شخصی که میبینی اسی (s) هست که تو کوئیز (squeeze) نشسته و داره مغزشو میچلونه رو برگه امتحان



Example: The humans and their needs had to be squeezed in when time and space permitted.

- Squeeze the lemons and pour the juice into a jug.

- I squeezed the toothpaste tube, but nothing came out.

- I don't think I can squeeze any more files into this drawer.

- The bus was already full but someone opened the doors and another passenger squeezed in.

- It's no use trying to squeeze yourself into clothes that are too small for you.

- The tunnel was so narrow that only one person at a time could squeeze into it.

28. Sneeze (n, v): [sni:z] عطسه کردن، عطسه

Memory aids:

لغت فوق از دو بخش S و neeze تشکیل شده ؛ S که همون اسی خودمونه و neeze هم همون نیزه هست دیگه. باقی ماجرا رو توی شکل دنبال کنید.

Example: People were sneezing all over the place as if it were the heart of allergy season.



29. Cough (n, v): [ka:f] سرفه کردن، سرفه

Example: I've been coughing and sneezing all day.

- Disease can be spread by coughs.

30. Snore (v): [snɔ:r] خروپف کردن

Memory aids:

یکی از دوستای ما اسمش "اسی نثره". آنچنان خُر و پفی میکنه که بیا و ببین 😊

Example: If you snore, it's better not to sleep on your back.

Synonyms 2:

تمامی لغات زیر مربوط به نفس کشیدن و تنفس و اشکال مختلف آن است

31. Breathe: [bri:ð] نفس کشیدن

Example: Mary knew he was asleep because he was breathing deeply.

32. Sigh: [saɪ] آه کشیدن

Example: She just sighed and shook her head.

33. Pant: [pænt] نفس زدن

Example: They were panting by the time they got to the finish line.

34. Wheeze: [wi:z] با صدا و سختی نفس کشیدن، خس خس کردن

Example: His asthma was making him wheeze.

35. be out of breath: to be unable to breathe easily, especially because you have been running or doing other exercise

Example: I was out of breath by the time we reached the top of the hill.

36. Be short of breath: to be unable to breathe easily, especially because you are unhealthy

Example: Because she was so overweight, she was often short of breath.

Confusing Words

Sneeze
Squeeze
Snore

37. Tension (n): ['tɛnt.ʃən] تنش

Memory aids: این لغت جزو لغات مشترک فارسی و انگلیسی است

Word building: tense (v) (سفت یا کشیده شدن ماهیچه), tensely (adv.), tense (adj.), عصبی،

(relaxed ≠ شرایط تنش زا)

Example: Tension in the region has grown due to recent bombings.

- The room was filled with tension as students waited for the test to begin.

- Tension in the neck muscles can cause headache.

- When you are tense it is hard to relax but that is just what you need to do.

38. Strain (n): [streɪn] فشار، کشیدگی عضله، نژاد،

Memory aids:

همون اسی خودمون یه دونه train (قطار) از روش رد شده ؛ تمام عضلاتش کشیده شده و آنچنان فشاری بهش وارد

شده که تمام اصل و نژادش یادش رفته ☺

Example: They also needed to determine the genetic sequence of the virus so that they could compare it with known herpes strains.

- She had a busy week, and she's under a lot of strain at the moment.



39. Distress (n): [di'stres] استرس بد، ناراحت کردن

40. Eustress (n): استرس خوب

Memory aids:

هر دو لغت فوق بمعنی استرس هستند. استرس هم میتواند محرک باشد و هم مخرب. استرسی که میزانش کم باشد،

کاملاً محرک است و میتواند استرس خوب یا همان eustress باشد. اما اگر میزان استرس زیاد شود با استرس مخرب و بد

یا همان distress مواجه خواهیم شد. ساختار لغت distress نیز از پیشوند di بمعنی دو برابر و stress تشکیل شده

(یعنی استرسی که میزانش دو برابر و زیاد است)